

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۹۳ هـ ش / ۱۴۳۶ هـ ق / ۲۰۱۴ م، صص ۲۵-۴۷

بررسی تطبیقی رمان «جای خای سلوچ» محمود دولت‌آبادی و «داستان‌های کوتاه» مارون عبود از دیدگاه ادبیات اقلیمی^۱

محمد خاقانی اصفهانی^۲

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

حسن نجفی^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان

چکیده

ادبیات اقلیمی به‌عنوان شاخه‌ای از ادبیات که به بیان شاخصه‌های جغرافیای طبیعی و انسانی منطقه خاصی می‌پردازد، هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. دولت‌آبادی در حوزه مکتب خراسان و مارون عبود نیز در لبنان آثاری دارند که در حوزه ادبیات اقلیمی قابل بررسی است. در ابتدا به ارائه تعریفی اجمالی از ادبیات اقلیمی، پیشینه و جایگاه آن در دو ادب فارسی و عربی پرداختیم. سپس با تکیه بر مبانی مکتب تطبیقی آمریکایی و روش توصیفی - تحلیلی، شاخصه‌های ادبیات اقلیمی در رمان *جای خای سلوچ* دولت‌آبادی و «داستان‌های کوتاه» مارون عبود را مورد بررسی قرار دادیم و به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش برآمدیم: چه علل و اهدافی موجب پایبندی دو نویسنده در کاربست مبانی ادبیات اقلیمی در آثارشان شده است؟ و جوه اشتراک و اختلاف دو نویسنده در به‌کارگیری ادبیات اقلیمی چیست؟ در نهایت به این نتیجه رسیدیم که دو نویسنده، علی‌رغم نداشتن هیچ‌گونه ارتباطی به دلیل فاصله زمانی و مکانی، اما به دلیل همزیستی‌شان با مردم منطقه خاص و تأثیرپذیری از محیط، تصویری تقریباً جامع و کامل از جغرافیای طبیعی و انسانی منطقه به خوانندگان ارائه داده‌اند؛ هدف ایشان، نقد فئودالیسم سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه، دفاع از حقوق مردم زحمت‌کش و رنج‌دیده و بازگشت به فرهنگ‌های اصیل و بومی هست که در تلاقی با فرهنگ‌ها و دنیای جدید دست‌خوش تغییر و تحول شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات اقلیمی، محمود دولت‌آبادی، جای خالی سلوچ، مارون عبود، داستان کوتاه.

۱. تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۹

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۴

۲. رایانامه نویسنده مسئول: mohammadkhaqani@yahoo.com

۳. رایانامه: Hasannajafi2012@yahoo.com

۱. پیشگفتار

ادبیات اقلیمی، شاخه‌ای از ادبیات است که یک اثر ادبی را از لحاظ هویت جغرافیایی مورد بررسی قرار می‌دهد. در حقیقت، ادبیات اقلیمی مبین نوعی ادبیات است که شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه معینی را نشان می‌دهد به گونه‌ای که این شاخصه‌ها وجوه ممیزه این منطقه با سایر مناطق باشد (دستغیب، ۱۳۸۱: ۷-۹؛ جعفری، ۱۳۸۰: ۱۴۰). البته، برخی بر این عقیده‌اند که می‌توان برای ادبیات اقلیمی هویت جغرافیایی قائل شد و آن را از لحاظ هویت جغرافیایی به دو شاخه تقسیم کرد: شاخه فیزیکی که شامل آب و هوا و گیاهان و نوع خاک و پستی و بلندی هر منطقه می‌شود و دیگری شاخه انسانی که شامل مسائل فرهنگی اجتماعی است (خدادوست، ۱۳۸۰: ۳۸؛ www.artesfahan.ir). میرصادقی نیز رمانی را اقلیمی می‌داند که «به مختصات جغرافیای بومی و ناحیه‌ای وفادار باشد و بر محیط و قلمرو خاصی تمرکز یابد» (بی‌تا: ۴۴۵).

مارون عبود به عنوان یکی از داستان‌نویسان معاصر ادبیات عرب، به ویژه لبنان، ادبیات اقلیمی را به مرتبه والایی رسانید و به دلیل همزیستی با مردم و محیط منطقه جلیل در داستان‌های کوتاه و بلند به وصف و تعلق آن منطقه وفادار بوده است. دولت‌آبادی نیز از معروف‌ترین داستان‌نویسان معاصر ادب فارسی است که با تکیه بر رنگ و بوی بومی و محلی، یکی از برجسته‌ترین اقلیم‌نویسان ادب فارسی شناخته شده است. البته این تعلق وی به منطقه خاص نیز، برگرفته از واقعیت و همزیستی ایشان با مردم محیط منطقه خراسان و سبزوار است. چنانکه خود دولت‌آبادی نیز به آن اذعان دارد. (چهل‌تن، ۱۳۶۸: ۱۳۷).

با توجه به مطالب ذکر شده در تعریف ادبیات اقلیمی، این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد تطبیقی آمریکایی به بررسی وفاداری محمود دولت‌آبادی و مارون عبود دو نویسنده بزرگ ایرانی و لبنانی به منطقه و ناحیه خاص می‌پردازد؛ یعنی شاخصه‌های جغرافیای طبیعی مانند آب و هوا، پوشش گیاهی و جانوری و شاخصه‌های جغرافیای انسانی از جمله: فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در آثار ذکر شده دو نویسنده، مورد مطالعه قرار می‌دهد. چنانکه وجوه اشتراک و افتراق کاربست شاخصه‌های ادبیات اقلیمی در رمان *جای خالی سلوچ* محمود دولت‌آبادی و داستان‌های کوتاه مارون عبود را توضیح می‌دهد و اهداف دو نویسنده از بومی‌گرایی و کاربست مبانی آن را بررسی می‌کند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

تحولات دهه ۱۳۴۰ مانند اصلاحات ارضی و غرب‌زدگی و... باعث ایجاد گرایش جدیدی در ادبیات، تحت عنوان ادبیات اقلیمی شد. البته، پیش از آن نویسندگانی بودند که در آثارشان به مسأله روستا و دهقانان می‌پرداختند داستان‌هایی همچون «تسیح خان» از «جلیل محمدقلی‌زاده» در سال ۱۳۰۹، «روزگار سیاه کارگر» از «احمد علی خداداده تیموری» در سال ۱۳۰۵، «دختر رعیت» از «به‌آذین» در دهه ۳۰-۱۳۲۰، «گیله مرد» از «بزرگ علوی» در سال ۱۳۲۶؛ اما از دهه ۴۰ به بعد ادبیات اقلیمی به جریان منظمی تبدیل شد (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۵۰۷) و با وجود نویسندگانی همچون دولت‌آبادی، غلامحسین ساعدی، احمد محمود، منیر و روانی‌پور، سیمین دانشور و... به شکوفایی رسید. که هر کدام در مکتب خاصی قلم می‌زدند. البته تقسیم‌بندی‌های متفاوتی برای ادبیات اقلیمی انجام گرفته است: از جمله اینکه محمد علی سپانلو «چهار مکتب خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان را از هم متمایز می‌کند». (شیری، ۱۳۸۲: ۱۸۱) در حالی که همو از هفت مکتب آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز یاد می‌کند. (همان: ۱۴۸)

در ادبیات عربی نیز از گذشته داستان‌ها و قصه‌هایی درباره‌ی وصف روستا و دهقانان به زبان محلی رایج بوده است، ولی در آثار برخی از نویسندگان مهجر همچون: «الأجنحة المتكسرة» از «جبران خلیل جبران» (فاخوری، ۲۰۰۵: ۲۳۰) و برخی از داستان‌های «میخائیل نعیمه» به زبان فصیح به آن اشاره شده است. همچنین وصف‌هایی راجع به روستا و دهقانان در بخش‌هایی از آثار «امین الریحانی» و دیوان «الیاس ابو شبکه» در دهه ۱۹۴۰ وجود دارد. «امین نخله» نیز به عنوان یکی از ادبای جهان عرب در سال ۱۹۴۲ در کتاب «المفكرة الريفية» به وصف روستا و آب و هوا و مسائل آن پرداخته است (همان: ۵۱۸). رمان‌نویسان معاصر نیز، بعد از جنگ جهانی، کمابیش به ادبیات اقلیمی و وصف روستا پرداختند. رمان «المدنون» اثر «فارس زر زور» که در سال ۱۹۷۴ م. به کمک اتحاد الکتاب العرب در دمشق چاپ شده از این نمونه است، همچنین رمان «ملح الأرض» اثر «صلاح دهنی» چاپ اتحاد الکتاب العرب سال ۱۹۷۲ م. در دمشق نیز به بررسی مسائل روستاییان و مشکلات و گرفتاری‌های آنان پرداخته است (عبدالله، ۱۹۸۹: ۲۷۵). با این حال، مارون عبود به عنوان سرآمد اقلیم‌نویسان در جهان عرب به شمار می‌آید که داستان‌های کوتاه وی تاکنون از دیدگاه ادبیات اقلیمی مورد بررسی قرار نگرفته است.

۱-۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

پژوهش حاضر، علاوه بر بررسی تطبیقی کاربرت عناصر ادبیات اقلیمی، به بررسی اهمیت ادبیات اقلیمی در آثار این دو نویسنده ایرانی و لبنانی می‌پردازد که از نظر علم مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل مطالعه و بررسی‌اند. همچنین بررسی آثار ادبی از دیدگاه اقلیمی، نشان‌دهنده این نکته است که انسان‌ها در تعامل و تطبیق با اقلیم‌های گوناگون، فرهنگ، آداب و رسوم و باورهای خاصی را رقم زده‌اند که در داستان‌ها و آثار ادبی نمود یافته است. علاوه بر آن، در این دست آثار، شاخصه‌های زیستی و محیط بومی، در زندگی مردم تأثیرگذار بوده و علاوه بر ارائه الگوهای گوناگون فرهنگی و خصلت‌ها و خصوصیت‌های قومی و بومی، همچون دایرة‌المعارفی هستند از همه چیز، پر از اطلاعاتی درباره آب و خاک و گیاه و درخت، آداب و رسوم و سنت‌ها و خصوصیات روحی اجتماعی و طرز کیفیت زندگی مردم دهات و شهرستان‌های کوچک (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۳۲۹).

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

با توجه به اینکه این مقاله با دیدگاه تطبیقی به بررسی ادبیات اقلیمی نزد مارون عبود و دولت‌آبادی می‌پردازد، پرسش تحقیق بر این اصل بنا نهاده شده است که وجوه اشتراک و افتراق کاربرت شاخصه‌های ادبیات اقلیمی در رمان *جای خالی سلوچ* محمود دولت‌آبادی و داستان‌های کوتاه مارون عبود چیست؟ اهداف دو نویسنده از بومی‌گرایی و کاربرت مبانی آن در آثارشان چیست؟

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. خلاصه‌ای از رمان *جای خالی سلوچ*

شخصیت‌های داستان عبارت‌اند از: مرگان، سلوچ «شخصیت پنهان»، عباس، ابراو، هاجر، علی گناو. داستان در یکی از روستاهای اطراف سبزوار به نام «زمینج» اتفاق می‌افتد و راجع به خانواده‌ای است که پدرش «سلوچ» به خاطر فقر و بیکاری مجبور به ترک خانه و کاشانه می‌شود و همسر و فرزندانش را تنها می‌گذارد. مرگان به عنوان مادر خانواده با سختی تمام در برابر فقر، ناداری و دشواری‌ها مقاومت می‌کند. مردم روستا نیز با هجوم به خانواده مرگان و فشار بر او و فرزندانش در جهت کسب منافع خود هستند. عباس پسر بزرگ خانواده قربانی منافع دیگران شده و در جریان شترچرانی برای یکی از اهالی روستا دچار حادثه شده و دیوانه می‌شود. هاجر نیز به دلیل فقر و ناداری ناخواسته و زود با علی گناو ازدواج می‌کند تا یکی از نان‌خورهای خانواده کم شود. مرگان نیز توسط سردار هتک حرمت می‌شود.

همه اعضای خانواده می‌کوشند تا فقط بتوانند لقمه نانی پیدا کنند و به زندگیشان ادامه دهند. کدخدای سالار به بهانه دریافت وام و کاشت پسته و اصلاحات ارضی خرده‌زمین‌های روستا را می‌خرند و باعث مهاجرت مردم از روستا می‌شوند. بعد از گذشت مدتی مرگان و ابرو تصمیم می‌گیرند به دلیل فقر و نداری و بیکاری، عباس را با خانه تنها رها کرده و مهاجرت کنند. «فقر و بی‌عدالتی، تجاوز به حقوق زنان، فریب روستاییان با طرحی به نام اصلاحات ارضی در زیر پوششی تبلیغاتی، از جمله مضمون‌های اصلی این رمان به شمار می‌آیند». (نصر اصفهانی و شمعی، ۱۳۸۸/الف: ۱۹۰)

۲-۲. مارون عبود و بومی‌گرایی

مارون عبود در سال ۱۸۸۶ م در روستای عین کفاح در منطقه جیل به دنیا آمد و برای ادامه تحصیل به بیروت رفت. وی در سال ۱۹۱۴ م به زادگاهش برگشته و به کشاورزی و کار روی زمین پرداخت. مارون عبود بعد از هشت سال اقامت در روستا دوباره در دانشگاه‌های بیروت به تدریس پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۶۲ م از دنیا رفت.

مارون عبود به دلیل همزیستی با روستاییان و قلم‌زیبایش، در برخی از کتاب‌هایی که نوشته است به انعکاس مسائل و زندگی منطقه جیل و روستاهای آن پرداخته است تا آنجایی که عنوان «پدر داستان اقلیمی لبنان» را به خود اختصاص داده است. وی در داستان‌های کوتاهش به زیبایی به وصف کامل جزئیات روستا پرداخته است. (فاخوری، ۲۰۰۵: ۳۳۱) ارائه تصویری کامل از روستا با همه مسائلی که در دشتبان، کاهن و چوپانش، با کودک و جوانش و با تابستان معتدل و زمستان سختش در ادب هیچ ادیب لبنانی مانند مارون عبود بیان نشده است. (سکاف، ۱۹۶۶: ۹۲). البته بیان تصویری واقعی از زندگی روستاییان به دلیل همزیستی وی با روستا و ساکنان جیل می‌باشد (فاخوری، ۲۰۰۵: ۳۳۲). داستان‌های کوتاه مارون عبود که در سه مجموعه «وجوه و حکایات»، «أقزام جبابرة» و «أحادیث القرية» می‌باشد بارزترین و عالی‌ترین نمونه ادبیات اقلیمی مارون عبود است و هر مجموعه از چندین داستان کوتاه تشکیل شده که مربوط به ماجراها و حوادث زادگاه نویسنده و دهات و قصبات اطراف آن است.

۲-۳. شاخصه آب و هوایی نزد دولت‌آبادی و مارون عبود

دولت‌آبادی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان اقلیمی که داستان‌هایش بیشتر در مکتب خراسان جای می‌گیرد، در جای‌جای رمان «جای خالی سلوچ» به انعکاس جغرافیای طبیعی و آب و هوای منطقه سبزوار و دهات و قصبات آنجا پرداخته است.

وی سرمای خشک و گاه برفی سبزووار و کویر اطرافش را به زیبایی به تصویر کشیده است: «سرما! تا بود سرما بود. سرمای خشک و پی‌دار. حالا ناگهان برف! امشب برف افتاده بود. برف سنگین» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۹۷).

«تنها خشکه‌سرمای سمج و تمام‌نشدنی بود که کوچه‌های کج و کوله‌زمینج را پر می‌کرد» (همان: ۷). «کجا داری می‌روی؟ زمین یخ‌زده را که نمی‌شود شیار کرد؟ بگذار چشم خورشید وا بشود اقلاً» (همان: ۱۹).

دولت‌آبادی همچنین، به خشکی و بی‌آب بودن منطقه، گردبادها و گرمای کویر اشاره کرده است و از کویرهای خشکی سخن می‌گوید که دارای گرمای سوزان و گردباد است و تنها از راه قنات به آب دسترسی دارند:

«خوب این زمین اگر آب می‌داشت که خشک نبود، اگر آب می‌داشت که قناتش روز به روز خشک‌تر نمی‌شد» (همان: ۳۱۸).

«در میانه بود. میانه‌گرد بادی که صفیرش هنوز در گوش‌ها و غبارش بر چهره‌ها بود» (همان: ۳۵۴). «چیزی مثل راه سپردن در گردنه‌ی برف زمستان‌های باج‌گیران یا در تفتای پر از آفتاب تابستان‌های کویر» (همان: ۳۱۶).

مارون عبود به عنوان پدر داستان‌نویسی اقلیمی در لبنان، به ذکر آب و هوای جلیل و روستاهای آنجا پرداخته است. وی در سیاق داستان‌هایش به ذکر منطقه‌ای خوش آب و هوا و پاکیزه پرداخته است؛ آب و هوایی که هنگام گرمای تابستان، روستاها و ویلاوات معتدل دارد و در زمستان‌ها سرد و همراه با بادهای و ریزش برف و باران است. وی شیفته آب و هوای خوب و پاکیزه و مناظر زیبای زادگاهش و منطقه جلیل بود و از آن در داستان‌های کوتاهش یاد می‌کند: «اداره منطقه جلیل به خاطر هوای خوب و بخشندگی مردمانش با ارزش‌ترین مدیریت بود» (عبود، ۱۹۶۲: ۲۱).

«گفتم: هوای معطری را که استشمام می‌کنی و پرتوهای پاک خورشید که گرمای جان‌بخشش را فرومی‌ریزد وصف می‌کنی... کلامم را قطع کرد و گفت: حقیقتاً که آتش خورشید غنیمت است، پیش از این نمی‌دانستیم. گفتم: و چشم‌اندازهای زیبایی که از آن لذت می‌بری و گیاهان مفیدی که از آن می‌خوری را وصف می‌کنی» (همان: ۳۲).

«ماه تموز با گرمایش فرارسید به حدی که آب در کوزه می‌جوشید و بعد از آن ماه آب با حرارتش فرارسید، جان بعد از غیبتی طولانی برای دیدن مادر پیرش که مشتاق جان بود تصمیم گرفت به روستا برود» (همان: ۶۶).

همچنین اشاره به سرمای زمستانی و بادهای سرد و بارش برف و باران در زمستان‌ها به داستان‌های وی رنگ اقلیمی بخشیده است:

«سرمای شدیدی آن‌ها را دربر گرفته و دست و پایشان سرد شد، پس در مقابل چادرشان آتش برپا کردند» (همان: ۱۶۹).

«آهی کشید و به سمت میدان برج خزید. باد شمال که سرمای خشکش را بر او گسترانید شروع کرد به میدن در دستانش» (عبود، ۱۹۷۴: ۳۴).

«در یکی از روزها که برف همه‌جا را فراگرفته بود و به آتش روی آورده بودم ناگهان صدایی را شنیدم که فریاد می‌زد: مارون عبود» (عبود، ۱۹۶۲: ۳۵).

در بیان وجه اشتراک بین دو نویسنده در این زمینه به این نکته باید اشاره کرد که ذکر شاخصه‌های آب و هوایی نزد دولت‌آبادی و مارون عبود، برگرفته از تأثیرپذیری نویسندگان از محیط اطراف است. حال آنکه بروز تفاوت‌ها در نوع پدیده‌ها و عناصر بومی است که از نظر محتوایی در جهت بومی‌سازی دو اثر به کار برده شده است. با این تفاوت که دولت‌آبادی به ذکر آب و هوای کویری و خشک منطقه سبزوار پرداخته است، ولی تصاویری که مارون عبود ارائه می‌دهد از آب و هوای معتدل و مناظر زیبای طبیعی جلیل است.

۲-۴. شاخصه‌های زیست‌بوم نزد دولت‌آبادی و مارون عبود

بیان زیست‌بوم نیز یکی از شاخصه‌های ادبیات اقلیمی است و بیشتر اقلیم‌نویسان به آن پرداخته‌اند که شامل مجموع پوشش گیاهی و جانوری خاص در یک منطقه وسیع و عمده می‌باشد. از آنجایی که دولت‌آبادی، اقلیم‌نویسی است که در رمانش به اقلیم و منطقه سبزوار و دهاتش وفادار مانده است، به زیست‌بوم منطقه نیز اشاره کرده است. به گونه‌ای که می‌توان در سیاق داستان با دنیایی از اطلاعات زیستی راجع به بوم و منطقه سبزوار آشنا شد.

ذکر حیواناتی، مانند آهو، بز، مار و خارپشت در سیاق توصیفات زنده و زیبای داستان، برای بومی‌سازی رمان مد نظر دولت‌آبادی بوده است، همان‌گونه که کلاغ، گرگ، کرکس، یوز و شتر نیز بخشی از

زیست بوم منطقه را تشکیل می دهد که در جای جای رمان بدان اشاره شده است که به چند مورد اشاره می شود:

«انگشت هایش چون سم بز خشکیده بودند. آب از بینی و گوشه چشم هایش سرازیر شده بود. با این همه او خمیده خمیده چون برّه آهوئی از ساقه ای به ساقه ای دیگر می رفت و از ریشه ای به ریشه ای دیگر» (دولت آبادی، ۱۳۷۲: ۳۶).

«ابراو لقمه را پس لقمه فرومی داد. تای نان دم به دم بیشتر خورده می شد. کاسته می شد درست مثل ماری که دم به دندان خارپشت داده باشد. دم به دم کوتاه تر می شد» (همان: ۵۴).

«کلاغان گویی برای این هستند که در برف پرواز کنند. کلاغها برای چه بعد از برف چنین زود پیدایشان می شود؟» (همان: ۱۰۷).

«گرگها اگر دوره اش کرده باشند چی؟ فوجی کرکس اگر بالای سرش بال باز کرده باشند چی؟» (همان: ۱۵۰)

«سلوچ، ژنده، بی پاپوش و بی کلاه کپان خر مرده اش را روی شانها می کشید و در این خشکه سرما که یوز هم در آن بند نمی آورد گم می شد» (همان: ۸).

«ذخیره آبی که شتر داشت - لابد - به او چنین توانی می داد که شکم بزرگ خود را از این علف بینارد» (همان: ۲۴۸).

پوشش گیاهی مانند پنبه، شور، پسته، جو، گندم و بوته های هندوانه نیز مورد توجه دولت آبادی بوده تا رمانش رنگ محلی به خود بگیرد که علاوه بر نشان دادن پوشش گیاهی به برخی از محصولات کشاورزی خاص منطقه سبزوار نیز اشاره دارد:

«تابستانها سرم به این چار بوته بیاچ گرمه» (همان: ۲۱۰).

«خاک خدا زمین هموار شد و نهالهای پسته را هم کاشتند» (همان: ۳۵۰).

«خورشید بیش از یک نيزه بالا آمده بود، اما عباس و ابراو هر کدام کمتر از یک بغل پنبه چوب دسته کرده بودند» (همان: ۳۵).

«کوير، مگر در پاره هایی، پوشیده از بوته های شور بود. شور. تازه اش را تنها شتر می توانست بخورد» (همان: ۲۴۸).

«من خیال کرده بودم که میرزا حسن غیر از پسته و پنبه، گندم هم می‌کارد» (همان: ۳۵۰).

مارون عبود نیز همچون دولت‌آبادی در داستان‌های کوتاهش به تصویر زیست‌بوم منطقه جیل و روستاهای آنجا پرداخته است. در سیاق داستان‌های کوتاهش می‌توان به نوع پوشش گیاهی و جانوری منطقه پی برد. حیواناتی مانند خفاش، شغال، نهنگ، مار، کبک، سهره، خرگوش و... و پوشش گیاهی مانند درختان توت، زیتون، انجیر، گلابی، لیمو، به، انگور، زالزالک و... که زیست‌بوم آنجا را تشکیل می‌دهد.

«هنگامی که امّ جبرائیل پاک کردن آردها را تمام کرد احساس سرگیجه به او دست داد، پس مانند خفاش نشست و چشم‌هایش را ماساژ داد» (عبود، ۱۹۷۴: ۸۲).

«شکل‌ها و رنگ‌هایی که موی انسان از دیدنش سیخ می‌شد. چگونه شغال و پرندگان از دیدنش وحشت نکنند؟» (عبود، ۱۹۶۲: ۱۰۹).

«از سال گذشته با طمع خداحافظی می‌کنیم و سال جدید را با دهانی مثل نهنگ استقبال می‌کنیم» (عبود، بی‌تا، ج ۷: ۱۳۵).

«آرزو کردم کاش سهره‌ای بیاید و در نزدیکی من آواز سر دهد، ولی چیزی جز سر و صدای نامفهوم گنجشک‌ها نشنیدم، بعداً کبک‌ها در تنگه‌های روبه‌رو شروع به آواز کردند که برای من هیچ سودی نداشت» (همان: ۱۱۰).

«گرگ درنده‌ای به بزها حمله برد و اگر جسارت پسر چوپان نبود که گرگ را با یک گلوله از پا درآورد نزدیک بود که خود چوپان را هم بدرد» (عبود، ۱۹۶۲: ۳۶).

«آخر سر هم آغل بزها، اسطبل گاو و لانه مرغ‌ها و خرگوش‌ها را به من نشان داد» (همان: ۱۱۳).

درختان توت، انجیر، زیتون، انگور، گلابی، به و... پوشش گیاهی منطقه جیل است که در داستان‌های کوتاه عبود به آن‌ها برمی‌خوریم:

«گفتم: فرض کن صندوق حکومت بزرگ باشد، تو در خانه‌ات از آن بزرگ‌تری، توت و زیتون و انگور و انجیر با ارزش‌تر از آن است» (عبود، ۱۹۷۴: ۴۱).

«هر شب در پناهگاهی مستقر می‌شد و از درختان انگور و گلابی و به محافظت می‌کرد» (همان: ۱۸۵).

«کلاهِش بالای درخت زالزالک گیر کرده بود، از درخت بالا رفت و کلاهِش را برداشت» (همان:

«گفتم: نوشیدنی تان خوب است. گفت: لیموی محلی، شکر محلی، آب از سرچشمه و تو هم تشنه‌ای»
(عبود، ۱۹۶۲: ۱۱۰)

مارون عبود و دولت‌آبادی در بیان زیست‌بوم منطقه به ویژه پوشش جانوری گاه به طور مستقیم به بیان پوشش گیاهی و جانوری پرداخته‌اند و گاه به طور غیر مستقیم:

۱. نحوه بیان مستقیم بدین گونه است که با ذکر پوشش گیاهی یا جانوری به صورت واضح و مستقیم آن را بیان کرده‌اند مانند:

«آرزو کردم کاش سهره‌ای بیاید و در نزدیکی من آواز سردهد، ولی چیزی جز سر و صدای نامفهوم گنجشک‌ها نشنیدم، بعداً کبک‌ها در تنگه‌های روبه‌رو شروع به آواز کردند که برای من هیچ سودی نداشت» (عبود، بی تا، ج ۷: ۱۱۰).

«سلوچ اگر در برف و سرما از پا افتاده باشد چی؟ گرگ‌ها اگر دوره‌اش کرده باشند چی؟ فوجی کرکس اگر بالای سرش بال باز کرده باشند چی؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۱۵۰)

۲. نحوه بیان غیرمستقیم به شیوه استفاده از تشبیهات اقلیمی است؛ که یکی از ارکان تشبیه یعنی مشبه یا مشبه‌به برگرفته از پوشش جانوری یا گیاهی است. چون این تشبیهات از پدیده‌های محیط و اقلیم محل زندگی نویسنده انتخاب شده‌اند «می‌توانند معرف فضا، زمینه و مکان حقیقی روی دادن حوادث داستان و تلویحاً معرف محل زندگی، رشد و بالیدن خود نویسنده نیز باشد» (نوری و قره‌خانی، ۱۳۹۰: ۱۸۰). افزون بر این، اهداف نویسنده، غیر از اهداف تعریف شده برای تشبیه «ایجاد و القای حال و هوای بومی و بخشیدن رنگ محلی به فضا، صحنه، شخصیت‌پردازی و عناصر دیگر داستان خود است» (همان: ۱۷۹) مانند:

«از سال جدید با دهانی مثل نهنگ استقبال می‌کنیم» (عبود، بی تا، ج ۷: ۱۳۵).
«با این همه او خمیده‌خمیده چون بره آهوئی از ساقه‌ای به ساقه‌ای دیگر می‌رفت و از ریشه‌ای به ریشه‌ای دیگر» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۳۶).

افزون بر این، هر دو نویسنده با ذکر زیست‌بوم، علاوه بر ارج نهادن و حمایت از محیط‌زیست، گویا از جامعه و انسان‌ها خسته شده و به محیط و پوشش گیاهی و جانوری آن بیشتر دلبسته‌اند. جامعه‌ای که با کم‌رنگ شدن ارزش‌های اخلاقی و انسانی، ویژگی‌هایی همچون وفا و صمیمیت در حیوانات بیشتر بروز می‌کند که شاید بیانگر نومییدی و سرخوردگی نویسنده از جامعه است.

۲-۵. شاخصه‌های فرهنگی نزد دولت‌آبادی و مارون عبود

۲-۵-۱. زبان و واژگان محلی

دولت‌آبادی در بیان شاخصه‌های فرهنگی به مسألهٔ زبان پرداخته است و پیوسته در بسیاری از موارد کلماتی را به کار می‌برد که رنگ و بوی محلی دارد و مخصوص زبان محلی منطقهٔ سبزوار است. کاربرد این کلمات در رمان *جای خالی سلوچ* از چنان پشتوانه محکمی برخوردار است که به جرأت می‌توان گفت این شاخصه به تنهایی برای بومی کردن رمان کفایت می‌کند:

«پشت به باد در **علقر** - گودی میان دو بام - نشست و خود را جمع کرد» (همان: ۷۸).

«جاها باید گرد حلی **خوژیر** پهن می‌شد. مثل هر شب» (همان: ۷۵).

«خرم هم **دلاغ** شده! موهای تنش سیخ ایستاده و دائم می‌لرزد» (همان: ۱۴۵).

«چیزی پیدا و ناپیدا. گمان. همان چه زن روستایی **هه** می‌نامدش وهم» (همان: ۹)

«تابستان‌ها سرم به این چار بوته **بیاچ** گرمه» (همان: ۲۱۰)

«بگو آن انبردسته کوتاه را از **پرخو** بردار و بده» (همان: ۲۸)

«از این سوراخ به آن سوراخ سرک می‌کشید و با خود **واژگویه** می‌کرد» (همان: ۱۱).

استفاده از واژگان محلی که دولت‌آبادی به زیبایی در جهت بومی‌سازی رمانش از آن بهره برده به خواننده کمک می‌کند تا با زبان و فرهنگ خراسان آشنایی بیشتری پیدا کند. گرچه بومی‌سازی و محدود کردن بیش از حد یک اثر ادبی به واژگان محلی موجب دشواری در فهم مطالب آن می‌شود ولی دولت‌آبادی به طرز ماهرانه‌ای از این واژگان بهره برده است که در عین روان بودن متن اثر، بار فرهنگی بالایی را به خواننده منتقل می‌کند

استفاده از واژگان عامیانه در سیاق داستان‌های کوتاه مارون عبود، یکی از معیارهایی است که داستان‌های وی را در جرگهٔ ادبیات اقلیمی قرار می‌دهد. وی از واژه‌ها و کلمات رایج در لهجهٔ لبنانی استفاده می‌کند:

«قالوا: إن امیرکا فیها جنون کثیر»^(۱) (عبود، بی تا، ج ۷: ۲۳) ترجمه: می‌گویند: در آمریکا جنون زیاد است.

«فصاح الزاهب: أیش^(۲) بلک یا بنتی؟» (همان: ۳۸) ترجمه: راهب داد زد: دخترم تو را چه شده؟

«فسأل: منو^(۳) جا؟ فخبروه.» (همان: ۱۹) ترجمه: پرسید: چه کسی آمد؟ به او اطلاع دادند.

«قالت: راح الختوص^(۴) وجاء الختوص» (همان: ۴۷) ترجمه: گفت: مثل خوک می‌رود و مثل خوک می‌آید.

«تحتاشی مصافحته لأن اصابعها الدقیقة تضیع فی یدیه الرودانیة»^(۵) (همان: ۷۳) ترجمه: از دست دادن با او

خودداری می‌کرد زیرا انگشت‌های لطیف و کوچکش در دست‌های زمختش له می‌شد.

زبان هم نزد دولت‌آبادی و هم نزد مارون عبود یکی از عناصری است که به اثرشان رنگ و بوی اقلیمی می‌بخشد و هر دو نویسنده از این عنصر بهره‌مند شده و از کلمات و واژه‌های محلی استفاده کرده‌اند؛ اما استفاده از واژگان محلی نزد مارون عبود فقط جنبه محلی داشته و از واژگان لهجه لبنانی استفاده کرده است. زبان مارون عبود در داستان‌های کوتاهش زبان طنز است، زبانی سازنده و آمیخته با خنده که در ورای آن، نقدی سازنده پنهان است. ایدئولوژی و مسائل روستا و رفتار روستاییان موضع شوخ‌طبعی و زبان طنز مارون عبود است.

در حالی که دولت‌آبادی علاوه بر واژگان محلی، از واژگان باستانی فارسی در رمانش استفاده کرده است که به نوعی بیان گذشته پربار خراسان و دعوت به یک فرهنگ اصیل و ریشه‌دار است. نکته دیگر اینکه چون هر دو نویسنده اهل محلی هستند که حوادث و شخصیت‌های داستانشان را از آنجا وام گرفته‌اند، برای نوشتن داستان از زبان معیار استفاده کرده‌اند و تنها در سیاق داستان ضمن توصیف حالات و اشخاص از واژگان گویش محلی بهره برده‌اند.

همچنین دولت‌آبادی در اکثر داستان‌هایش از زبان شاعرانه بهره می‌برد و «گاهی از آهنگ کلام، وزن سازوار و زبان شاعرانه استفاده می‌کند به گونه‌ای که خواننده احساس می‌کند شعر می‌خواند» (نصر اصفهانی، ۱۳۸۸/ الف: ۱۹۵) همچنین دقت، وسواس و جزئی‌نگری هنگام توصیف موضوع مورد نظر، گاه لحن شاعرانه به رمان دولت‌آبادی می‌بخشد (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۶: ۱۵۴). به گونه‌ای که می‌توان گفت شیوه او در نویسندگی «شاعرانگی در نثر» است. این شاعرانگی در نثر از ویژگی‌های بارز سبک نویسندگی دولت‌آبادی است که گاه رنگ و بوی اقلیمی می‌گیرد؛ مانند:

«دودی غلیظ شعله جوان روح او را در خود پوشانده بود. دودی که کلافه می‌کند، بی‌تاب می‌کند، خفقان می‌آورد و تو می‌خواهی پنجه در یقه‌ات بیندازی و پیراهنت را تا ناف بدرانی» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۳۵۹)

۲-۵-۲. مثل‌ها

استفاده از مثل‌ها در رمان جای خالی سلوچ، بازتاب‌دهنده عقاید و اندیشه‌های قدیمی زادگاه نویسنده و نشان از پیشینه قوی منطقه سبزوار و خراسان است. همچنین مثل‌های به کار رفته در رمان دولت‌آبادی گاهی رنگ و بوی اقلیمی به خود گرفته و بیانگر پوشش حیوانی و گیاهی منطقه نیز هست:

«تنها چیزهایی، روایت‌ها و داستان‌هایی از قول مارگیرها، ساریان‌ها، چوپان‌ها یا به ندرت دهقان‌های پیر - خیره‌ها و آشنای مار - از کنار گوش عباس گذشته بود «مار به معصوم کاری ندارد» «تا قصد مار نکنی، قصد تو نمی‌کند» «پا روی دم مار مگذار» «مار خانگی برکت کندوست قصدش ممکن» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۲۶۱).

«- خوب حالا من را از کنار دیوار ببر شب خیلی سیاه است. مبادا میان گودال بیندازیم! - چشم بابا جان! - شبی چون شبه روی شسته به قیر - چشم بابا جان چشم می‌برمت. کجا بیرمت؟» (همان: ۸۱).
«با کسی حرف نمی‌زد و با مردم انگار قهر بود به گفته‌هایی دمبش را می‌گفت دنبال من نیا که بو می‌دهی. از بزرگی در خودش جا نمی‌گرفت» (همان: ۱۴).

«می‌گویند بعضی مردم قبل از مرگ مهربان می‌شوند» (همان: ۳۷۰).

«از ترس برف مترس، از دگر روز برف بترس» (همان: ۱۴۳).

مارون عبود نیز از مثل‌های عربی در جای‌جای داستان‌های کوتاهش استفاده نموده که به داستان‌های کوتاهش رنگ و بوی اقلیمی بخشیده است مانند:

«ولی او صبر نکرد و با حرف‌هایم به او حمله کردم همچنان که با شتاب می‌رفت گفت: مرگ قاطر برایش بهتر است» (عبود، ۱۹۶۲: ۷۵).

«زراعت و کنده کاری، کار مردهاست هر کس زراعت نکند سیر نمی‌شود» (عبود، ۱۹۶۲: ۱۱۲).

«نزدیک عصر در حالی که مثل لبنانی را تکرار می‌کردم برگشتم: کشاورز مکفی پادشاهی مخفی است» (همان: ۱۱۴).

استفاده از مثل‌ها علاوه بر بیان گذشته قوی و پر بار زادگاه نویسنده به اثر آن‌ها رنگ و بوی محلی داده است. دولت‌آبادی از مثل‌های رایج در میان مردم سبزوار بهره برده است. همچنان که مارون عبود نیز از مثل‌های رایج در میان مردم لبنان بهره برده است. دولت‌آبادی به دلیل شاعرانگی در نثر و برگزیدن سبک نوشتاری فارسی قدیم، از مثل‌ها و ابیات شاعران قدیم نیز بهره برده است که این ویژگی شاخصه فرهنگی اثرش را بارزتر می‌کند.

۲-۵-۳. عقاید و آداب و رسوم

عقاید عامیانه در رمان *جای خالی سلوچ* از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و در جای‌جای رمان منعکس شده است. عقاید و آدابی که در هر منطقه‌ای متناسب با اقلیم، شرایط فرهنگی، اجتماعی و فرهنگی خاص بر آن، رواج پیدا می‌کنند:

«حالا ناگهان برف! شب برف افتاده بود. به غلو گفته می‌شد: (یک کمر). اما نه اگر یک کمر، یک زانو بود» (دولت آبادی، ۱۳۷۲: ۹۷).

«گفت: روی صورتت هم لک افتاده! هاجر به صدای شکسته گفت: از همین می‌ترسم. بعضی همسایه‌ها می‌گویند لک‌ها نشانه دختر است» (همان: ۳۸۲).

«- بابا خورشید امروز در نمی‌آید؟ حاج سالم گفت: آرام بگیر جانور. کفر کم بگو! خدا را قهر می‌گیرد. قدری آرام» (همان: ۲۲).

آداب و رسوم نیز در رمان دولت آبادی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سنت‌ها و آداب خوب و پسندیده‌ای مانند شاهنامه‌خوانی، خوشه‌چینی دختران جوان، عیدی دادن به بچه‌ها و... که نشانی از فرهنگ غنی و ریشه‌دار و یادگار روزهای پرافتخار خراسان به شمار می‌آید:

«حاج سالم شاهنامه خطی بزرگی را زیر بغل می‌زد، به پای دیوار مسجد می‌رفت، عصای نکره‌اش را به دیوار مسجد تکیه می‌داد و برای اهل زمینج شاهنامه می‌خواند» (همان: ۸۱).

«دروگر جوانی اگر خواهی دختری بود این را حق خود می‌دانست که بوته‌های خشک گندم را با کاربرد خبره‌وار منگال چنان بتکاند تا خوشه‌های خشکیده و سست بر زمین بریزد. پیشلاو به کمر بسته دختر باید پر شود، پیشکش عشق، مرگان باید دست پر به خانه برود» (همان: ۱۰۰).

«علی‌گناو چشم برگرداند تا قبر پدرش را بیابد. این همچنان سنت بود که خانواده‌ها در کنار هم به خاک سپرده شوند» (همان: ۱۵۵).

مارون عبود نیز به ذکر عقاید عامیانه مردم جبیل پرداخته است، عقایدی که از گذشتگان خود به ارث برده و برخی از آن‌ها علاوه بر داشتن رنگ و بوی مذهبی، نشانگر گذشته دور و ریشه‌دار تاریخی است. برای نمونه مارون عبود به عقیده عامیانه و قدیمی داغ کردن بیمار برای مداوای وی که از زمان قبل از اسلام در بین عرب‌ها رایج بوده اشاره کرده است:

«بعد از چند ماه نوزاد مریض شد، قابله با بابونه و اماله معالجه‌اش کرد تا اینکه تبش فرونشست؛ و امّ الیاس، طیب اطفال آبادی بدین نتیجه رسید که داغ کردن ضروری است، بنابراین اول سر طفل را داغ کردند» (عبود، ۱۹۷۴: ۱۴۸).

برخی از آداب ذکر شده توسط مارون عبود نیز جنبه مذهبی به خود گرفته است. عقایدی همچون تقدس زیتون، ظهور اجنه در اشکال مختلف و ترس شیاطین و اجنه از شاعر مذهبی:

«دومی گفت: جن برای بو انطون به شکل هیزم ظاهر شد. بعد از جمع‌آوری هیزم، در حالی که برمی‌گشت از سبکی پشته‌اش تعجب می‌کرد، هنگامی که پشته‌اش را جلوی در زمین گذاشت، صدای ناقوس کلیسا به صدا درآمد و او بلافاصله با دست علامت صلیب بر بدنش کشید. ناگهان همه هیزم‌ها جز چند هیزم زیتون ناپدید شدند» (همان: ۸۶).

وی از آداب و رسوم مردم جبیل صحبت می‌کند که مبتنی بر کرامت انسانی و بذل و بخشش و روح تعاون است و همکاری و مهمان‌نوازی جزء لاینفک آن است. این آداب که دارای پشتوانه فرهنگی مذهبی و اجتماعی است، بیشتر در شادی‌ها، مصیبت‌ها و روابط متقابل بین شخصیت‌های داستان‌های کوتاه مارون عبود بروز پیدا کرده است.

«مراسم سوگواری در روستا کار ساده‌ای نیست، هر خانه‌ای وظیفه‌ای مانند غذا دادن به مواجرین، فراهم کردن نوشیدنی‌ها، سیگار، قهوه و حتی الکل و نقل و قلیان دارد» (همان: ۱۴۴).

«همه مردم با آوردن پیشکش تولد اولین فرزند پسرش را به او تبریک می‌گفتند، به حدی که خانه‌اش پر از شکر و برنج و صابون و جوجه مرغ شد» (همان: ۱۴۸).

نکته دیگر اینکه، وی گاهی برخی از آداب و رسوم را نیز در بوته نقد قرار داده است؛ زیرا این آداب یا از فرهنگ غالب منطقه و یا از روح بذل و بخشش و تعاون و همکاری که ویژگی غالب شخصیت‌های داستان است به دور می‌باشد:

«زمانی که به روستاها و آبادی‌های دیگر می‌رویم اگر بفهمند که به غریبه‌ها نان و تخم‌مرغ و زیتون را می‌فروشیم چه کسی به ما غذا می‌دهد؟» (همان: ۱۷۸)

«شلوغی و ازدحام که از سر گرفته شد، شروع کردند به معرفی او به کسانی که در نبودش بزرگ و بالغ شده بودند، او هم مانند آمریکایی‌ها با آنان رفتار می‌کرد که موجب خنده برخی و تحسین و خوشحالی عده دیگری بود» (همان: ۹۱).

دولت‌آبادی، در ورای بیان شاخصه‌های فرهنگی از جمله زبان، مثل‌ها، عقاید عامیانه، آداب و رسوم و... منادی نوعی بازگشت به اصالت بومی و فرهنگ و تمدن برخاسته از دل منطقه خراسان و گذشته قوی آن است. فرهنگی که در مقابله با دنیای جدید به تزلزل و عقب‌نشینی دچار شده است؛ و بیانگر نوعی عدم تناسب میان سنت‌های رایج بومی، محلی و ایلیاتی با زندگی امروزی است (نصر اصفهانی و

شمعی (۱۳۸۸/ب: ۱۶۶). با اندکی تفکر در شاخصه‌های فرهنگی داستان می‌بینیم که زبان مورد استفاده در داستان برگرفته از زبان پارسی کهن است. زبانی با واژه‌ها و مثل‌هایی که نشان از گذشته قوی و پربار دارد. بیان عقاید، آداب و رسوم نیز بیانگر فرهنگ غنی و ریشه‌دار خراسان و مناطق تابع آن است. دولت‌آبادی با بیان این نکته‌ها در دورانی که فرهنگ‌های غربی و آمریکایی و اندیشه‌های مدرنیته بر همه‌جا سیطره دارد به دفاع از فرهنگ و تمدن و گذشته غنی خراسان و زبان و آداب آن پرداخته است. مارون عبود به بیان فرهنگ منطقه جلیل، مانند ذکر آداب و رسوم، عقاید عامیانه، مثل‌ها، زبان و... اهمیت فراوان داده است. که با مطالعه این داستان‌ها می‌توان به اطلاعات فراوان فرهنگی دست یافت. مارون عبود در ورای بیان شاخصه‌های فرهنگی منطقه جلیل و روستاهای آن علاوه بر ارائه تصویری زیبا از فرهنگ رایج در آنجا و نقد و بررسی برخی آداب و رسوم و سنت‌های موجود در روستاها، منادی مقاومت در برابر فرهنگ‌های بیگانه است. وی منادی بازگشت به خویشتن و فرهنگ خودی است. بازگشتی که کورکورانه نبوده و با بازبینی فرهنگ گذشته و نقد آن همراه است. نقدی که نقاط ضعف را کنار می‌گذارد و به تقویت نقاط قوت می‌پردازد.

۲-۶. بیان شاخصه‌های اجتماعی نزد دولت‌آبادی و مارون عبود

پرداختن به مسائل اجتماعی و اقتصادی و طبقه اجتماعی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ادبیات اقلیمی است که دولت‌آبادی به زیبایی به این نکته پرداخته است. او در سیاق رمانش از رنج و سختی و دشواری زندگی روستاییان سخن می‌گوید. «جهان داستان دولت‌آبادی مثل هر نویسنده بزرگی خاص اوست، جهان ارباب‌های جبار و... و جهان روستا و روستازادگان، مردمان پر تلاش و زحمتکش و عاصی، رعیت‌ها و خوش‌نشین‌ها، مردمان زیردست ستم‌کشیده ساکن دهات، دهستان‌ها و شهرک‌ها» (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۳۳۴).

دولت‌آبادی از نابرابری و عدم امکانات و سختی زندگی کردن سخن می‌گوید. از دنیایی که مردمانش صبح تا شب در سخت‌ترین شرایط و در سرمای سوزناک و گرمای شعله‌ور کویر باید کار کنند تا فقط بتوانند به لقمه نانی دست یابند و به زندگی سختشان ادامه بدهند:

«عباس بیش از تنورمالی، مقنی‌گری را و بیش از مقنی‌گری، دوره‌گردی را دوست می‌داشت. پیشه دایی‌اش. خری و خورجینی، مستی جنس و گشت و گذار» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۷۲).

«دیمی کاران هنوز منتظر باران بودند هنوز در خانه‌های خود نشسته، دل به دعا و چشم به آسمان داشتند. تک و توکی مرد و گاو از زمینج بیرون می‌آمدند و رو به زمین‌های بالا می‌رفتند» (همان: ۲۶).
«عبّاس به خنده برگزار کرد و گفت: - علی گناو برای من کار درست کرده. شترچرانی. پیش پسرعموی باباش» (همان: ۱۷۹).

«از کارهای موسمی و بیابان که بگذریم، ابرو شنیده بود که مردها و جوان‌های زمینج سال‌های پیش برای فعله‌گی به کار ساختن «خطّ طرق» می‌رفته‌اند» (همان: ۱۴۹).

فقر و نداری یکی از مسائل بارز در رمان دولت‌آبادی است که در برخی صحنه‌ها نمود خاصی پیدا می‌کند «زیباترین تصویر رمان از فقر، وقتی است که مرگان دارد پیراهن خود را برای عروسی هاجر کوچک می‌کند» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۸۶۷). دولت‌آبادی به فقر و گرسنگی و جایگاه پایین اجتماعی اکثر ساکنان روستاها اشاره می‌کند.

«حاج سالم و مسلم - پدر و برادر مسلمه - پشت خانه کدخدا نوروز، در یک آغل خرابه زیر سقف شکسته یک طویله متروک روزگار می‌گذراندند و نان شکم خود را از دست این و آن می‌ستاندند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۸).

«مرگان سرش پایین بود. نمی‌خواست به نان و دست‌های پشمالوی کدخدا نگاه کند... نان انگار می‌خواست او را بخورد» (همان: ۱۹).

همچنین بیانگر تقابل نظام سنتی در برابر قانون پیشرفت و تغییر است. کارهایی سنتی که در تلاقی با انقلاب سفید و نظم جدید دیگر پاسخگوی نیازهای آنان نیست و نتیجه آن چیزی جز فقر، تکدی‌گری و مهاجرت فصلی برای پیدا کردن کار نیست. «دولت‌آبادی سرنوشت جامعه‌ای سنتی را بازگو می‌کند که در سرایش سقوط قرار گرفته است. نظم پیشین دیگر کارایی ندارد - مثل سلوچ که هنرش [تنور مالی] خریداری ندارد - نظم جدید نیز برخاسته از واقعیت‌ها و نیازهای جامعه نیست» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۸۶۸)؛ که به یک مورد اشاره می‌شود:

«پیش از اینکه آسیاب کهنه از کار بیفتد، سر و کله آسیاب موتوری در قلعه ده بید، بالادست زمینج پیدا شد... این شد که در آسیاب کهنه شورآب بسته شد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۲۴۹).

دولت‌آبادی به نقد سیاست‌های کشاورزی پهلوی هم پرداخته است که با سیاست پیش‌رو نه تنها به رواج کشاورزی نمی‌انجامد بلکه به نابودی کشاورزی، مهاجرت روستاییان، بیکاری و بیگاری آنان منجر می‌شود. نمونه‌هایی که در رمان به وفور یافت می‌شود:

«سهم ما پیش از این مزدوری بوده، بعد از این هم مزدوری است. پیش از این وجین و درو می‌کردیم و مزد می‌گرفتیم، حالا کار دیگری می‌کنیم و مزد می‌گیریم» (همان: ۳۵۳).

«کشت جو و گندم این روزها چندان نزدیک به صفره نیست، میرزا می‌گفت: خروار خروارش را دولت از خارجه وارد می‌کند» (همان: ۳۵۱).

«عمده مالک کام و ناکام، آب و ملک را فروخته و به شهر رفته بود. آفتاب‌نشین و رعیت مردم هم راه شهر را بلد شده بودند» (همان: ۳۲۰).

مارون عبود نیز در داستان‌های کوتاهش که راجع به منطقه جیبیل و روستاهای آنجاست به مسأله اجتماعی و اقتصادی بسیار پرداخته است و ضمن اشاره به نوع زندگی مردم و فعالیت اقتصادی و معیشتی آنان به جایگاه و طبقه اجتماعی آنان نیز پرداخته است و مشکلات شایع مثل نابرابری اجتماعی، فقر، مالیات‌های سنگین، روستاگریزی، غرب‌گرایی و شهرزدگی را نیز ذکر کرده است. شخصیت داستان‌های عبود، انسان‌هایی صبور و مقاوم هستند که با کار کردن روی زمین و کشاورزی و دامداری امرار معاش می‌کنند. اینجا به نمونه‌هایی که در آن فعالیت اقتصادی آنان ذکر شده است، اشاره می‌کنیم:

«مادرش مغرور بود با این حال از کار کردن خجالت نمی‌کشید. گاهی با بافندگی و گاهی با بیل‌زنی امرار معاش می‌کرد» (عبود، ۱۹۶۲: ۸).

«گفتم چگونه زندگی می‌کنید؟ گفت: در زمین برای کسی که کار کند خیر زیادی است. بین خانه خالی است. یکی با بزهاست دوومی با گاو و سوومی کرایه‌کشی می‌کند. بقیه هم با پدرشان زمین را کند و کاو می‌کنند، یکی از دخترها آشپزی می‌کند و بقیه هم، کارهای خانه را انجام می‌دهند، من هم بافندگی و خیاطی و پینه‌زنی می‌کنم» (عبود، ۱۹۶۲: ۱۱۲).

شخصیت‌های داستان‌های مارون عبود، دائماً در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکلاتی همچون فقر، نابرابری اجتماعی، گرانی، قحطی و مهاجرت و... هستند:

«نمی‌داند که من بارها در حالی که نان شب ندارم می‌خوابم. دیروز ده قرص نان قرض گرفتیم... یادش رفته مرض‌هایی که بزها را از تلف کرده و زنگوله‌شان را گردن سگ‌ها می‌اندازیم» (همان: ۳۳).

«با چشمانی ناامید دنبال قرص نانی می‌گشت و قرص نان دولاب [چرخ] در حال چرخشی است که بعید است مسکین فقیری همچون میلاد به آن برسد» (عبود، ۱۹۷۴: ۳۳).

«پرسیدم: قیمت‌ها چگونه است؟ جواب داد: کشاورز با گرانی آرد و بی‌ارزشی لیره و توتون چگونه زندگی خواهد کرد؟» (عبود، بی‌تا، ج ۷: ۲۰۶).

عدم توجه حاکمان و صاحب‌منصبان به مشکلات مردم، تحمیل مالیات سنگین بر کشاورزان و رواج رشوه و وقوع جنگ‌ها هم مزید بر علت شده و مشکلات آنان را دوچندان می‌کند. مارون با ذکر این مشکلات به نقد فئودالیسم سیاسی پرداخته و با بیان این نکته‌ها به دفاع از حقوق ضایع شده روستاییان و طبقه پایین جامعه می‌پردازد:

«بزرگ‌ترها که به آمریکا رفتند، کوچک‌ترها هم به بیروت خواهند رفت، در این صورت زمین‌ها و خانه‌ها برای که می‌ماند؟» (عبود، ۱۹۷۴: ۳۰).

«شنیده‌ایم که پشای جدید مالیات‌هایی را بر گاو، الاغ و مرغ‌ها قرار داده. اخباری است باورنکردنی» (عبود، ۱۹۶۲: ۱۱۱).

«جنگ که تمام شد همه چیز تغییر یافت، فرزندانمان که مطیع والدینشان بودند یک کلمه را با دو کلمه جواب می‌دادند. زندگی شهری آنان را جذب خود کرده بود» (همان: ۱۲۰).

عبود با نقد فئودالیسم سیاسی به دفاع از حقوق مردم می‌پردازد و از سیاست‌مداران با الفاظی همچون فساد، رشوه و... یاد می‌کند نکته‌ای که اسعد سکاف نیز آن را تأیید می‌کند زیرا جو فشار و رشوه بر سیاست‌مداران غالب بود. (سکاف، ۱۹۶۶: ۹۹). مارون عبود در اشاره به این قضیه می‌گوید:

«اما سیاست، متخصصانی دارد که به آنان رؤسا می‌گویند. آن‌ها نه می‌روند و نه می‌آیند و در اطراف شهرها زندگی می‌کنند تا سفیرهای روستا باشند. به خاطر بیکاری‌شان به آنان مهندس راه می‌گویند» (عبود، بی‌تا، ج ۷: ۵۷).

«به روستایی رسیدم که پادشاهی به آن وارد نشده بود تا در آن فساد کند» (عبود، ۱۹۷۴: ۲۰۰).

وی به نقد فئودالیسم دینی نیز پرداخته و در جای‌جای داستان‌های کوتاهش بدان اشاره کرده است. فئودالیسمی که به جای حل مشکلات، به ایجاد مشکلات فراوان برای مردم به ویژه روستاییان

می‌پردازد. به نظر مارون عبود، فنودال‌های مذهبی که هیچ‌خاطره خوبی از آن‌ها به یاد ندارد، حاکمانی مستبد به شمار می‌آیند که کاری جز آشوب و آشفتگی به دنبال ندارند. وی برای نقد فنودالیسم دینی حاکم مستبد، گاه از زبان نیشخند و طنز بهره می‌گیرد و گاه بدون نیشخند و با زبان عادی به بیان این مسائل می‌پردازد:

«از زمانی که این کشیش به روستا قدم گذاشته، عذراء روستای آرام عین کفاح را با مشکلات فراوانی سرکوب کرد. کشیش در زمان حیاتش روستا را آشفته و در مرگش آزار و اذیت داد» (عبود، بی‌تا، ج ۷: ۳۰).

«زیر لباس هر روحانی مسیحی، چه بزرگ باشد چه کوچک، یک حاکم مستبد وجود دارد» (همان: ۵۷).

«بر چیزی به اندازه کنار گذاشتن زبان انگلیسی افسوس نخوردم، دلیلش هم معلّم این زبان خوری یوسف بود، کشیشی که خاطرات تلخی از او به یاد دارم» (همان: ۱۲۴).

نتیجه

۱. دولت‌آبادی و مارون عبود که در ادبیات فارسی و عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، در آثارشان به منطقه و اقلیم خاصی وفادار بوده‌اند. دولت‌آبادی در مکتب داستان‌نویسی خراسان و مارون عبود در لبنان به عنوان اقلیم‌نویسان برتر شناخته شده‌اند. بیان شاخصه‌های طبیعی و انسانی یا به عبارتی دیگر بومی‌گرایی در داستان‌های دو نویسنده ناشی از همزیستی هر دو نویسنده با مردمان منطقه، گذراندن بخشی از عمرشان در منطقه مذکور و تأثیرپذیری از محیطی است که نویسنده در آن به سر می‌برده است. این تأثیرپذیری تا آنجاست که حتی در کاربرد زبان، واژگان و بهره‌مندی از برخی صور خیال مانند تشبیه نمود یافته است؛ در بیان شاخصه‌های طبیعی هر دو نویسنده گاه از بیان عادی و گاه از تشبیه اقلیمی بهره برده‌اند که یکی از ارکان تشبیه از عناصر طبیعی انتخاب می‌شود.

۲. تفاوت بین دو نویسنده نیز در زمینه کاربست عناصر ادبیات اقلیمی به نوع پدیده‌ها و عناصر بومی است که بسته به اقلیم‌های متفاوت با یکدیگر متغیرند.

۳. از دیگر وجوه اشتراک میان دو نویسنده، هدف آنان از بومی‌گرایی فرهنگی است. آنان منادی بازگشت به فرهنگ‌های اصیل و بومی و مقابله با تهاجم فرهنگی هستند، فرهنگی که در تلاقی با فرهنگ‌های نوظهور و مدرن دچار تزلزل شده است. همچنین هدف دو نویسنده از بیان شاخصه‌های اجتماعی، علاوه بر بیان منابع

اقتصادی و ذکر طبقه اجتماعی ساکنان منطقه، پرداختن به مشکلات رایج مانند فقر، بیکاری و گرانی و دفاع از حقوق آنان در برابر فئودالیسم‌های سیاسی و اقتصادی است. همچنین نقد سیاست حاکمان وقت که با سیاست‌های نابجا مزید بر علت شده و مشکلات را سنگین‌تر می‌کنند از دیگر اهداف دو نویسنده است.

۴. هر کدام از نویسندگان، بسته به جامعه خودش به بیان مشکلات اقتصادی و نقد آن می‌پردازند. دولت‌آبادی از نقد انقلاب سفید و سیاست‌های نابجای دولت محمد رضا شاه در ایران سخن گفته که موجب نابودی کشاورزی و ایجاد شکاف و فاصله طبقاتی در جامعه روستایی بین فقیر و غنی و مهاجرت شده است. در حالی که مارون عبود از استبداد و رواج رشوه‌گری و جنگ‌زدگی در لبنان یاد کرده است و فئودالیسم‌ها و سلطه‌جویان سیاسی اقتصادی را عامل بروز بسیاری از مشکلات فرهنگی و اقتصادی می‌داند، همچنین مارون عبود به نقد فئودالیسم‌های دینی و مذهبی پرداخته و آنان را سبب بروز خیلی از دشواری‌ها و ناآرامی‌های روستائیان می‌داند، چنانکه از آنان با لفظ حاکمان مستبد یاد کرده است.

پی‌نوشت‌ها

- (۱) به معنی زیاد، معادل واژه کثیر در زبان فصیح عربی است.
- (۲) به معنی چه چیزی، معادل آی‌شیء در زبان فصیح عربی است.
- (۳) به معنی چه کسی، معادل من‌الذی در زبان فصیح عربی است.
- (۴) به معنی خوک، معادل واژه خنزیر در زبان فصیح عربی است.
- (۵) به معنی زمخت، معادل واژه خشنه در زبان فصیح عربی است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. چهل‌تن، امیر حسن و فریدون فریاد (۱۳۶۸)؛ ما نیز مردمی هستیم (گفتگو با محمود دولت‌آبادی)، چاپ اول، تهران: پارسی.
۲. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۶)؛ به سوی داستان‌نویسی بومی، تهران: حوزه هنری.
۳. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۲)؛ جای خالی سلوچ، چاپ اول، تهران: چشمه و پارسی.
۴. سکاف، أسعد (۱۹۶۶)؛ مارون عبود الناقد، بیروت: دار الثقافة.
۵. عابدینی، حسن (۱۳۶۶)؛ صد سال داستان‌نویسی در ایران، چاپ اول، تهران: تندر.
۶. عبدالله، محمدحسن (۱۹۸۹)؛ الریف فی الزوایة العربیة، الكويت: عالم المعرفة.
۷. عبود، مارون (۱۹۶۲)؛ وجوه وحکایات، الطبعة الثانية، لبنان: دار المكشوف.
۸. ----- (۱۹۷۴)؛ أقزام جبابة أفاصيص، الطبعة الخامسة، بیروت: دار مارون عبود ودار الثقافة.

۹. ----- (بی تا)؛ مؤلفات مارون عبود المجموعة الكاملة أفاصيص، المجلد السابغ، بیروت: دار مارون عبود.
۱۰. فاحوری، حنا (۲۰۰۵)؛ الجامع في تاريخ الأدب العربي الحديث، بیروت: دار الجلیل.
۱۱. میرصادقی، جمال (۱۳۸۱)؛ داستان نویس های نام آور معاصر ایران، تهران: اشاره.
۱۲. ----- (بی تا)؛ ادبیات داستانی قصه، داستان کوتاه، رمان، چاپ دوم، تهران: ماهور.
۱۳. میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)؛ صد سال داستان نویسی ایران، جلد سوم و چهارم، تهران: چشمه.

ب: مجله ها

۱۴. جعفری (قنواتی) محمد (۱۳۸۰)؛ «ادبیات اقلیمی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره اول، صص ۱۴۰-۱۴۵.
۱۵. حسن پور آلاشتی، حسین (۱۳۸۶)؛ «ویژگی های زبان روایت در سه اثر از محمود دولت آبادی»، کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد، شماره بیست و دوم، صص ۱۴۰-۱۶۰.
۱۶. خدادوست، ابراهیم (۱۳۸۰)؛ «داستان بومی در اقلیم سبز شمال»، ادبیات داستانی، سال اول، شماره ۵۸، صص ۳۸-۴۱.
۱۷. شیر، قهرمان (۱۳۸۲)؛ «پیش نویسی بر مکتب های داستان نویسی در ادبیات معاصر ایران» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۹، صص ۱۴۷-۱۹۰.
۱۸. قره خانی علی و علی نوری (۱۳۹۰)؛ «تشبیهات اقلیمی در داستان های شمال و جنوب ایران»، گوهر گوینا، شماره چهارم، صص ۱۷۵-۱۹۵.
۱۹. نصر اصفهانی، محمد رضا و میلاد شمعی (۱۳۸۸/الف)؛ «سبک شناسی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت آبادی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سیزدهم، صص ۱۸۵-۲۰۴.
۲۰. ----- (۱۳۸۸/ب)؛ «نقد جامعه شناختی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت آبادی»، جامعه شناسی کاربردی، شماره پیاپی (۳۶)، شماره ۴، صص ۱۵۱-۱۶۸.

ج: منابع مجازی

۲۱. طاهرکرد، سیما، (۱۳۹۲/۲/۱۷)؛ «داستان و ادبیات اقلیمی»، سایت حوزه هنری استان اصفهان:
<http://www.artesfahan.ir/Default.aspx?page=14954§ion=newlistItem&mid=41163&pid=10579>

الأدب الرّيفي في رواية «جاي خالي سلوچ» محمود دولت آبادي و «داستان های کوتاه» مارون عبود^۱

محمد خاقاني اصفهاني^۲

أستاذ في قسم اللغة العربيّة وآدابها، جامعة اصفهان، إيران

حسن نجفي^۳

الماحستير في قسم اللغة العربيّة وآدابها، جامعة اصفهان، إيران

الملخص

الأدب الرّيفي كفرع من الأدب الذي يتعامل مع منطقة معيّنة من الجغرافيا البشريّة والمادّية، يمتلك مكانة خاصّة في الأدبين الفارسي والعربي. ليدولت آبادي في مدرسة خراسان ومارون عبود في لبنان آثار تجرد بالدراسة والاهتمام. في بداية الأمر، قمنا بدراسة خصائص الأدب الرّيفي في رواية «جاي خالي سلوچ» لدولت آبادي و «قصص قصيرة» لمارون عبود ووجدنا أنّ كلّاً من المؤلفين كان موالياً لمنطقة معيّنة. ودرس دولت آبادي منطقة سبزوار وضواحيها وقرأها كما درس مارون عبود منطقة جبيل وقرأها. بما أنّ كلّاً من المؤلفين قد تأثر من البيئة التي عاش فيها وتعامل مع السّكان المحليين، نجد قصصهما مصبوغة بالصّبغة الرّيفيّة. وأخيراً فهمنا أنّ كلّاً منهما قدّم صورة شاملة وكاملة لقارئيهما من الجغرافيا البشريّة والمادّية للمنطقة المقصودة، على الرّغم من عدم وجود أيّ علاقة بينهما بسبب بُعد المسافة والزّمن والمكان. وعلى حدّ سواء ينتقد كلّ من المؤلفين الأقطعيّة السياسيّة السّائدة على المجتمع ويدافع عن حقوق الشّعوب الكادحة. وينادى بالعودة إلى الثقافة الأصليّة والمحليّة التي أصبحت عرضة للتّعيير والتحوّل عبر الانصهار والتّلاقي مع ثقافات العالم الجديد، كما انتقدا الإقطاعيّة الدّينيّة أيضاً.

الكلمات الدّليليّة: الأدب الرّيفي، محمود دولت آبادي، جاي خالي سلوچ، مارون عبود، قصص قصيرة.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی